

امپراتوری (تبارشناسی جهانی شدن)

آنتونیو نگری - مایکل هارت

ترجمه رضا نجف زاده



قصیده سرا

جامعه‌شناسی

۳



قصیده‌سرا

امپراتوری

(تبارشناسی جهانی شدن)

آنتونیو نگری - مایکل هارت

ترجمه رضا نجف‌زاده

طرح جلد: حمیدرضا و صاف

نظارت فنی: نقی سیف

آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: انتشارات قصیده‌سرا

چاپ اول: ۱۳۸۴

چاپ: سحاب

تعداد: ۱۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

۴۸۰۰ تومان

تلفن: ۷۵۲۴۲۵ - ۷۵۳۰۳۵۳

صندوق پستی ۶۳۵۴ - ۱۵۸۷۵

پست الکترونیک: ghasidehsara@hotmail.com

Negri, Antonio

نگری، آنتونیو

امپراتوری (تبارشناسی جهانی شدن) / مایکل هارت، آنتونیو نگری؛ ترجمه
رضا نجف‌زاده. - تهران: قصیده‌سرا، ۱۳۸۴.

۴۶۴ ص. - (جامعه‌شناسی؛ ۳)

ISBN 964-7675-95-x. ریال ۴۸۰۰۰

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Empire

عنوان اصلی:

کتابنامه: ص. [۴۵۱]-۴۵۵.

۱. امپریالیسم. الف. هارت، مایکل، ۱۹۳۳ - م. Hardt, Michael

ب. نجف‌زاده، رضا، مترجم. ج. عنوان.

۳۲۵/۳۲

۸ الف ۵۹/۵۲ JC۳۵۹

۱۳۸۲

م ۸۲-۱۰۸۶۳

کتابخانه ملی ایران

فهرست

پیشگفتار مترجم	۹
سیاسگزاری	۱۹
مقدمه	۲۱

بخش اول: سامان سیاسی دوره حاضر

۱-۱- نظم جهانی	۳۱
ملل متحد	۳۱
ساخت امپراتوری	۳۵
مدل اقتدار امپراتوریایی	۴۰
ارزش‌های عام	۴۳
۱-۲- تولید سیاسی مشرف بر حیات	۴۷
قدرت مشرف بر حیات در جامعه کنترلی	۴۷
تولید زندگی	۵۱
شرکت‌ها و ارتباط	۵۴
مداخله	۵۸
امتیازات ویژه سلطنتی	۶۱
۱-۳- بدیل‌هایی درون امپراتوری	۶۵
درام هستی‌شناختی امرتاریخی	۶۸
ترجیع‌بندهای «بین‌الملل»	۷۱
موش‌کور و مار	۷۴
عقاب دو سر	۸۰
مانیفست سیاسی	۸۳

بخش دوم: گذرهای حاکمیت

۲-۱- دو اروپا، دو مدرنیته	۸۹
گستره انقلابی درون بودی	۹۰
مدرنیته به عنوان بحران	۹۳
دستگاه استعلایی	۹۷
حاکمیت مدرن	۱۰۱

۱۰۴	ماشین حاکمیت
۱۰۷	انسان‌گرایی پس از مرگ انسان
۱۰۹	۲.۲- حاکمیت دولت - ملت
۱۰۹	تولد ملت
۱۱۲	ملت و بحران مدرنیته
۱۱۶	مردم ملت
۱۱۹	ملی‌گرایی تابع
۱۲۳	توتالیتاریسم دولت - ملت
۱۲۷	۲.۳- دیالکتیک حاکمیت استعماری
۱۲۸	بشریت یکی و بی‌شمار است (وحدت و کثرت بشریت)
۱۳۳	بحران برده‌داری استعماری
۱۳۶	تولید دیگربودگی
۱۳۹	دیالکتیک استعمار
۱۴۱	بومرنگ دیگربودگی
۱۴۴	هدیه سَمی آزادی ملی
۱۴۶	سرایت
۱۴۸	۲.۴- نشانه‌های گذر
۱۵۰	سیاست تفاوت
۱۵۳	آزادسازی چندتبارگی‌ها، یا فراسوی دوتایی‌های استعماری
۱۵۶	بنیادگرایی و/یا پسامدرنیسم
۱۵۹	ایدئولوژی بازار جهانی
۱۶۳	کمسیون‌های حقیقت
۱۶۵	تهیدستان
۱۶۸	۲.۵- قدرت شبکه‌ای: حاکمیت ایالات متحده و امپراتوری جدید
۱۶۹	انقلاب امریکا و مدل دو روم
۱۷۲	امپراتوری وسیع
۱۷۵	مرزهای باز
۱۷۸	انسداد فضای امپراتوری
۱۸۲	امپریالیسم امریکایی
۱۸۵	فراسوی جنگ سرد
۱۸۸	۲.۶- حاکمیت امپراتوریایی
۱۹۱	«بیرون» بیشتری نیست
۱۹۴	نژادپرستی امپراتوریایی
۱۹۹	درباره زایش و زوال سوژکتیویته
۲۰۱	دستورات سه گانه امپراتوری
۲۰۴	از بحران تا فساد
۲۰۶	طرد

۲۰۹	 میان پرده: ضد امپراتوری
۲۱۰	 یک اتحادیه بزرگ!
۲۱۲	 نامکان بهره کشی
۲۱۴	 مخالف بودن: کوچگری، فرار، خروج
۲۱۸	 بربرهای جدید

بخش سوم: گذرهای تولید

۲۲۵	 ۳.۱- محدودیت های امپریالیسم
۲۲۶	 نیاز به یک بیرون
۲۲۸	 درونی کردن بیرون
۲۳۲	 برابری و تابع سازی
۲۳۴	 از امپریالیسم تا امپراتوری
۲۳۶	 حلقه های مفقوده سرمایه
۲۳۸	 چرخه ها
۲۴۱	 ۳.۲- حکومت پذیری انضباطی
۲۴۲	 نیودیلی برای جهان
۲۴۵	 استعمارزدایی، مرکززدایی و انضباط
۲۴۸	 درون و بیرون مدرنیته
۲۵۰	 به سوی یک پارادایم جهانی جدید
۲۵۳	 تابع سازی واقعی و بازار جهانی
۲۵۴	 انباشت های اولیه
۲۵۷	 ۳.۳- مقاومت، بحران، دگرگونی
۲۵۸	 دو، سه، بسیار ویتنام ها
۲۶۱	 واکنش سرمایه دارانه به بحران
۲۶۵	 بوم شناسی سرمایه
۲۶۷	 حمله به رژیم انضباطی
۲۷۱	 درد احتضار انضباط شورویایی
۲۷۴	 ۳.۴- پسامدرنیسمیون یا اطلاعاتی کردن تولید
۲۷۶	 توهم توسعه
۲۷۷	 اطلاعاتی سازی
۲۸۲	 جامعه شناسی کار غیرمادی
۲۸۶	 تولید شبکه ای
۲۸۹	 بزرگراه های اطلاعات
۲۹۱	 اشتراکی ها
۲۹۴	 ۳.۵- قانون اساسی مختلط
۲۹۵	 وقتی غول ها بر زمین حکومت می کنند
۲۹۸	 هرم قانون اساسی جهانی

۳۰۳	پولی بیوس و حکومت امپراتوریایی
۳۰۵	قانون اساسی چندتبارہ
۳۰۸	مبارزہ بر سر قانون اساسی
۳۰۹	نمایش قانون اساسی
۳۱۲	۳.۶- حاکمیت سرمایہ داری یا اداره جامعہ جهانی کنترل
۳۱۸	یک جهان ہموار
۳۲۲	قطعہ قطعہ سازی های جدید
۳۲۴	دستگاہ اجرایی امپراتوری
۳۲۸	سلطہ امپراتوریایی
۳۳۱	پایان دولت بزرگ!

بخش چہارم: افول و سقوط امپراتوری

۳۳۷	۴.۱- مجازیت ها
۳۳۸	خارج از سنجش (سنجش ناپذیر)
۳۴۰	فراسوی سنجش (امر مجازی)
۳۴۳	انگل
۳۴۴	کوچگری و آمیزش نژادی
۳۴۷	عقل عمومی و قدرت مشرف بر حیات
۳۵۰	امر تاریخی / ماشین
۳۵۲	۴.۲- پیدایش و فساد
۳۵۳	ظہور و سقوط (ماکیاولی)
۳۵۶	پایان اروپا (ویتگنشتاین)
۳۶۱	امریکا، امریکا
۳۶۵	بحران
۳۶۶	پیدایش
۳۶۸	فساد
۳۷۲	۴.۳- انبوه خلق در برابر امپراتوری
۳۷۳	دو مدینہ
۳۷۵	مسیرهای بی پایان (حق شهروندی جهانی)
۳۷۹	زمان و بدن (حق دستمزد اجتماعی)
۳۸۱	غایت (حق بازتخصیص)
۳۸۴	نیروی اجتماعی (Pousse)
۳۸۸	مبارز
۳۹۱	یادداشت ها
۴۵۱	واژہ نامہ انگلیسی - فارسی
۴۵۷	نمایہ

هر وسیله سلاحی است، اگر درست به کار گرفته شود.

آنی دی فرانکو

انسانها می‌جنگند و معرکه را می‌بازند و آنچه که برایش می‌جنگند، نتیجه‌ای
خلاف انتظار حاصل می‌آورد؛ پس مقصود و مرادشان را برنیاورده است. و
انسانهای دیگر برای خواست خویش، به نامی دیگر می‌جنگند.

ویلیام موریس

پیشگفتار مترجم

برای انقلابیون، جهان همواره آمادگی لازم
برای انقلاب را دارد.

ماکس هورکهاپمر

۱

آنتونیو (تونی) نگری، متولد ۱۹۳۳ در ایتالیا و استاد سابق فلسفه سیاسی در دانشگاه پاریس و دانشگاه پادوای^۱ رم. مایکل هارت، متولد ۱۹۶۰، دکترای ادبیات تطبیقی از دانشگاه واشنگتن در سیاتل و استاد برنامه ادبیات دانشگاه دوک^۲ در ایالت دورهام شمالی. نگری چهره اصلی چپ انقلابی ایتالیا در دهه ۱۹۷۰ بود که به *autonomia* یا مارکسیست‌های مستقل^۳ معروف شدند. این جریان فکری مخالف حکومت و حزب کمونیست رسمی بود. نگری در سال ۱۹۸۳ بنابر شواهد و مدارک بی‌پایه و اساسی مبنی بر مشارکت در فعالیت‌های سیاسی ضد - دولت محکوم به زندان شد و به فرانسه گریخت. وی در آنجا، در دانشگاه پاریس هشت^۴ فلسفه سیاسی تدریس کرد و مجله یادداشت‌های فراد^۵ را منتشر ساخت. در سال ۱۹۹۷ میان دالما و برلوسکونی مباحثی بر سر اصلاح قانون اساسی مطرح بود. تبعیدیان امیدوار بودند که شرایط سیاسی ایتالیا بهتر شود. نگری به امید اینکه با تحولات موعود، محکومان و زندانیان بازمانده از دوران ناآرام معروف به «سال‌های شرب»^۶ عفو شوند، داوطلبانه به ایتالیا بازگشت. اما چنین نشد و وی پس از دستگیری روانه زندان شد. ده‌ها سال پیش از او، زندان‌های ایتالیا آنتونیو گرامشی، روشنفکری از نسل دیگر را در خود جای داده بود. محکومیت نگری در روز ۲۵ آوریل ۲۰۰۳ به پایان رسیده است و اکنون به‌طور مستقل، تحقیقات خود را ادامه می‌دهد.

۲

طسی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دو گرایش عمده بر چپ رادیکال ایتالیا حاکم بود:
۱ - *Operaiismo* یا «کارگرگرایان» اولیه که بر مبارزات کارخانه‌ای پرولتاریای صنعتی تأکید داشتند؛
۲ - *autonomia* که جنبش اجتماعی بزرگ نو مارکسیست‌های ایتالیا به شمار می‌رود. ماریو

1. Padua

2. Duke

3. Autonomist Marxists

4. Paris VIII

5. *Escape Notes*

6. years of lead

ترونتی و رانیرو پانزیری متعلق به طیف نخست هستند. ترونتی به دلایل سیاسی از نظریه پردازان autonomia که عمده ترین آنها نگری بود جدا شد. این جریان گسترده را «مارکسیست های مستقل» می نامند.

مارکسیسم مستقل از دل مبارزات کارگران، دانشجویان و حرکت های فمینیستی ایتالیا، طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سرآورد و توسط روشنفکران رادیکالی چون ماریو ترونتی، رانیرو پانزیری، سرژیو بولوگنا، ماریو روزا دلاکوستا، فوانسیس برادی و آتونینو نگری صورت بندی شد. چپ نو ایتالیا نیز از اقدامات ضدخوابکاری دولت علیه بریگادهای سرخ در سال ۱۹۷۹ بی نصیب نماند و مارکسیسم مستقل آسیب شدیدی دید.

با این حال محدودیت های سیاسی، این جریان را نابود نکرد و تحولات ایجادشده در نظام جهانی زمینه مناسبی برای سربلند کردن دوباره آن فراهم آورده است. با ورود به نظام جدید تولید و انباشت، یا آنچه که پسافوردیسم، پساصنعت گرایی یا اطلاعاتی شدن تولید نامیده می شود، اندیشمندان وابسته به این جریان نیز در تحلیل وضعیت نو سهیم شدند. طی دهه های اخیر این گروه از چپ های رادیکال، به ویژه تونی نگری، تمایل شدیدی به تبیین دستگاه اطلاعاتی و شبکه قدرت جهانی پیدا کرده اند. کار نگری اهمیت قابل توجهی در جنبش های چپ پسامدرن دارد. زیرا وی در حال حاضر یکی از چندین قطب روشنفکری مارکسیست است که تکنولوژی پیشرفته را فقط عامل ایجاد فرصت هایی برای استحکام سرمایه داری نمی داند؛ بلکه در آن لوازم برهم زدن معادلات قدرت را نیز می جوید. آنچه تحلیل های نگری را حائز اهمیت می سازد، چشم اندازی است که بر صورت های نوین دانش و ارتباط گشوده است. وی با اینکه دانش و ارتباط را ابزارهای سلطه سرمایه داری می داند، اما آنها را منابع بالقوه گسترش مبارزات در سراسر جهان نیز به شمار می آورد. اینجاست که نگری با خوانشی ابتکاری و پویا از مارکس وارد عرصه می شود. این خوانش هم از رویکردهای مارکسیستی و هم از تحلیل گران عمده جنبش های نوین اجتماعی و فرهنگ پسامدرن بهره می گیرد.

۳

نگری وامدار میشل فوکو در خصوص تحلیل قدرت مشرف بر حیات^۱ و سیاست خرد^۲ است و در سال های اقامت خود در پاریس با متفکر پساصنعت گرایی ضدروان پزشکی، فلیکس گتاری، نیز ارتباط داشته است. همکاری این دو به انتشار کتاب کمونیست هایی چون ما (۱۹۹۰) انجامید. کتاب مارکس فرا سوی مارکس: درسهایی درباره گروندریسه (۱۹۸۲) را می توان نشانگر موضع فلسفی و سیاسی نگری در میان شاخص های اندیشه سیاسی دهه های پایانی قرن بیستم دانست.

در این کتاب نگرى دو دسته از متفكران پسامدرن را اينچنين تحليل مى‌كند: نخست، مكتب جبرگرای بودريار كه تمام كشمكش‌هاى اجتماعى را فرو غلتيده در «گودال سياه» وانمودگى^۱ و دستكارى اطلاعاتى^۲ مى‌داند. ديگرى كه چهره شاخص آن ليونار است، تنوع و تكثرى را كه در اثر اشاعه دانش اطلاعاتى ايجاد شده است مى‌ستايد. از نظر نگرى هر دو رويكرد چشم‌اندازهاى مهمى درباره محوريت ارتباطات در عصر «تابع‌سازى واقعى»^۳ به دست مى‌دهند، اما نمى‌توانند حق مطلب را ادا كنند. اولى به عمق فزاينده كالابى شدن كامپيوترى واكنش نشان مى‌دهد، اما به طرزى نهيلىستى امكان مقاومت را نادیده مى‌گيرد؛ دومى نيروى كارگران اجتماعى شده را در ارتباطات ناهمگون و دموكراتيك تشخيص مى‌دهد، اما مسئله بهره‌كشى و كنترل سرمايه‌دارى را در محاق قرار مى‌دهد. تنها زمانى كه اين دو رويكرد نگاه متعادل و برابرى به جوانب مختلف اين فرايند دو سويه سرکوب و مقاومت داشته باشند، يك ايستار مناسب مى‌تواند ظهور كند.

نگرى در ماركس فراسوى ماركس نظريه كشمكش‌هاى طبقاتى در جهان پسامدرن را مورد بررسى قرار داده و هم‌صدا با دلوز تضاد مولكولى شده^۴ و ارتباطى ضدسرمايه‌دارى را مطرح مى‌سازد. با اين حال تكيه نگرى بر اهداف جهانشمول و مترقى، او را در كنار يورگن هابرماس، مخالف مدرن «پسامدرنيسم» قرار مى‌دهد. وقتى نگرى ميان اطلاعات سلطه‌جوه^۵ و ارتباط طغيان‌گر^۶ تفكيك قائل مى‌شود، به نظريه كنش ارتباطى هابرماس نزديك مى‌شود كه از يك «وضعيت آرمانى گفتار»، فارغ از نابرابرى‌هاى قدرت و مهارت، به عنوان معيارى براى تغيير اجتماعى رهاى بخش پشتمباني مى‌كند. در نگاه هابرماس اقتصاد و كارخانه خارج از داورى چنين احكامى باقى مى‌مانند و تابع منطق ابزارى‌اى هستند كه مظهر اجتناب‌ناپذير آن عقلانى كردن سرمايه‌دارى است. نتيجه چنين استدلالى دفاع از يك سياست اجتماعى دموكراتيك محض است كه هدفش حفاظت از عرصه «جهان زيست»، در برابر تجاوزات «سيستم» است، اما در عين حال از هرگونه چالش بنيادين با سلطه سرمايه‌دارى بر فعاليت اقتصادى اجتناب مى‌كند. اما به نظر مى‌رسد عقیده نگرى غير از اين باشد. به گفته نگرى ظهور پديده «كارخانه بدون ديوار»^۷ جدائى كار را از زندگى غيرممکن مى‌سازد و افزايش توجه روشنفكران به «كنش ارتباطى» حاكى از بى‌توجهى به مفهوم «اجتماعى شدن توليد»^۸ است. تضاد ميان منطق ابزارى و منطق ارتباطى در كشمكش ميان حكمرانى سرمايه‌دارى و كار جمعى متبلور مى‌شود و افق «وضعيت آرمانى گفتار» تنها به وسيله پروژه كاملاً شكوفا شده مى‌تواند غنى و فربه شود. هدف نهايى اين پروژه همچنان براندازى سرمايه است. در اينجاست كه برخى وجوه ماركسيستى

1. simulacrum

2. informational manipulation

3. real subsumption

4. moluculized conflict

5. dominative information

6. insurgent communication

7. without wall factory

8. socialization of production

اندیشه نگری متجلی می‌شود؛ تأکید بر حوزه تولید و البته انقلاب - مفهوم می‌که امروز همه از آن وحشت دارند.

مفهوم اخیر همچنان یکی از مؤلفه‌هایی است که این اثر نگری را با آثار بعدی وی، به ویژه امپراتوری پیوند می‌دهد. در امپراتوری می‌خوانیم:

امپراتوری نسبت به رژیم‌های مدرن قدرت، نیروی بیشتری برای انقلاب پدید می‌آورد. زیرا به همراه ماشین سلطه، آلترناتیوی نیز به دست می‌دهد: مجموعه‌ای از تمام استثمارشدگان و به انقیاد درآمده‌گان، طرد و حذف‌شدگان؛ انبوه خلقی که مستقیماً با امپراتوری روبرو می‌شود؛ بدون واسطه‌ای در میان.

در نگاه نسل اول فیلسوفان فرانکفورت، حوزه تولید بیشتر در وجهی فرهنگی مورد توجه قرار می‌گرفت و در اغلب آثار آنان، با وجود رگه‌های اومانستی قوی، امید چندانی به یافتن کارگزار تغییر دیده نمی‌شود. در مارکسیسم ضدفلسفی و ضداومانستی آلتوسر نیز با وجود تعیین‌کنندگی مناسبات تولید، تاریخ بدون کارگزار، اسیر جبر ساختارهاست. اما نگری و هارت با تکیه بر مفهوم تولید زیستی - سیاسی (bio-political) و انبوه خلق (multitude)، این سوزده! پسابه‌ام عصر شبکه‌ها، رادیکالیسمی با رنگ و بوی پسامدرن به مارکسیسم داده‌اند؛ رادیکالیسمی که دیگر هیجان عملیاتی جنبش‌های رهایی‌بخش و رزمندگان آزادی دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد را ندارد. به نظر می‌رسد این نوستالژی انقلاب به کار بنیادگرایان نیز که در پی اجرای پروژه‌های اقتدارآفرین هستند، نیاید. در جای دیگری از همین کتاب می‌خوانیم:

پس از مدرنیته تجربه انقلاب دوباره تکرار خواهد شد؛ اما در شرایط جدیدی که مدرنیته اینچنین به طور تضادآمیز حاصل آورده است. بازگشت ماکیاولی به ریشه‌ها با بازگشت جاودان و قهرمانانه نیچه درهم آمیخته است. همه چیز متفاوت است و هیچ چیز تغییر نکرده است. آیا این یعنی فرارسیدن یک قدرت جدید انسانی؟

۴

کانون اصلی کتاب امپراتوری «اشکال جدید قدرت» است. مایکل هارت در مصاحبه‌ای تحت همین عنوان می‌گوید: «قدرت هیچ مرکزی ندارد. شکل قدرت جهانی دگرگون شده است و دولت ملی صورت غالب نیست. قدرت اکنون ترکیبی از شبکه‌های قدرت خرد است؛ این یعنی امپراتوری.»

نگری و هارت معتقدند که تنها شیوه مناسب برای مواجهه با مسئله جهانی شدن یا اشکال سلطه جهانی که اکنون به آن دچار هستیم، ساختن مناطق حفاظتی محلی و منزوی، یا حتی تقویت کردن قدرت دولت‌های ملی نیست. بلکه از نظر آنها آلترناتیوی در همین سطح جهانی و

فراگیر مورد نیاز است. اینجاست که مفهوم «دموکراسی مطلق»^۱ اسپینوزا در اندیشه نویسندگان ظاهر می‌شود. هارت در مصاحبه یادشده می‌گوید: «ما پروژه خود را کمونیستی می‌نامیم؛ کمونیسم به معنای «جهانی شدن دموکراتیک»؛ سنت کمونیستی‌ای که به سمت صورت‌بندی دولت‌ها و حتی کنترل ملّی جهت ندارد، بلکه یک جنبش «دموکراسی غیرملّی»^۲ است. اظهار چنین مدعاهایی و وجود جملات برانگیزنده و یوتوپیایی در این کتاب است که اسلاوی ژیزک را وسوسه می‌کند تا بگوید: «این کتاب چیزی جز بازنویسی مانیفست کمونیسم برای هزاره جدید نیست». اما هارت این عنوان را نمی‌پسندد. چرا که معتقد است امپراتوری دستورالعمل یا خط مشی عملیاتی نیست.

۵

کتاب امپراتوری را به دلیل وجود برخی تعابیر یا آرای چند پهلوی، به شیوه‌های مختلف قرائت کرده‌اند. گاهی دستمایه حرکت‌های ضدجهانی‌سازی قرار گرفته و گروه‌های ضدجنگ، مدافعان صلح، جنبش‌های مقاومت و آلترناتیو از آن هواداری کرده‌اند و از طرفی برخی متفکران چپ، همچون جان بلامی فاستر، آن را توجیه‌کننده یک جاذبه‌گرایی ایالات متحده دانسته‌اند. متفکر نئولیبرالی چون جان گری، استاد اندیشه اروپایی در مدرسه اقتصاد لندن، در واکنش به استدلال‌های هارت و نگری گفته است: «اینکه جهان ساختار قدرت کاملاً متفاوتی [از ساختارهای پیشین] عرضه می‌دارد، بسیار اغراق‌آمیز می‌نماید.» از سوی دیگر فردریک جیمسن، استاد دانشگاه دوک، امپراتوری را «نخستین سنتز نظری بزرگ عصر ما» می‌داند. استنلی آرونوویتز، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه ایالتی نیویورک نیز از تألیف کتابی با این روش و گستره دید تعجیب کرده و اقدام مایکل هارت را «گامی در جهت خروج از ابتدالی می‌داند که دامنگیر علوم انسانی بحران زده است.» هارت می‌گوید: «در ایالات متحده بسیاری چپ بودن را لزوماً مخالف جهانی شدن می‌دانند، اما رویکرد ما کاملاً به نفع جهانی شدن است. مسئله ما این نیست که زیاده جهانی شده‌ایم، بلکه مسئله این است که به اندازه کافی [و مطلوب] جهانی نشده‌ایم. در واقع امروز نیازمند آنیم که مناسبات برابر و دموکراتیک را جهانی کنیم.» به هر رو، نویسندگان با تفکیک قائل شدن میان «امپریالیسم»^۳ و «امپراتوری»^۴ - یا رژیم پساامپریالیسم^۵ - معتقدند که جهانی شدن صرفاً مرحله نهایی تاریخ امپریالیسم و دولت‌های ملّی نیست. جهانی شدن اساساً پدیده نوینی است. نظام سیاسی جدید و شکل جدید قدرت «هنوز در حال شکل‌گیری است». نظام امپراتوریایی نظامی است سیال و گسترش‌طلب که به صورتی سازمان‌یافته، کل جمعیت جهان

1. absolute democracy

2. non-national democracy

3. imperialism

4. empire

5. post-imperialism

را در برمی‌گیرد. «امپراتوری بیرون ندارد.» دیالکتیک درون و بیرون به پایان رسیده است. در امپراتوری هیچ شخص، شرکت، یا دولت ملی واحدی کنترل نظام را در دست ندارد. نویسندگان معتقدند که جهانی شدن حاکمیت^۱ را نمی‌فرساید، بلکه آن را به سیستمی از نهادهای ملی و فراملی پراکنده مبدل می‌کند. در حالی که «امپریالیسم» اروپایی بر مفاهیم حاکمیت ملی و تمامیت جغرافیایی تکیه داشت، «امپراتوری» کانون سیاسی یا محدوده سرزمینی ندارد. نظم نوین صرفاً به معنی ایجاد هژمونی امریکایی نیست. قدرت در قواعد و منطق خود نظام جهانی نهفته است که ریشه در نظام در حال تحول تولید سرمایه‌داری دارد. امپراتوری جدید، ظرفیت بالایی برای «سرکوب و تخریب» دارد، اما قدرت آن بیشتر ناشی از منطق بنیادین سرمایه‌داری جهانی است تا دولت‌ها و نخبگان ویژه.

۶

نگری و هارت عمیقاً از آثار دو متفکر پسااستارگرا، میشل فوکو و ژیل دلوز تأثیر پذیرفته‌اند. هر چند برخی مفاهیم و روش‌های تحلیل، مؤلفان ما را با کلاسیک‌هایی چون مارکس هم پیوند می‌دهد. در مورد امپراتوری، همان‌طور که خود مؤلفان گفته‌اند، دو متن میان‌رشته‌ای الگوی کار قرار گرفته است: سرمایه مارکس و هزار سطح صاف دلوز و گتاری. شاید تحت تأثیر دو متفکر روزگار ماست که برخی مفاهیم و ایده‌های مطرح شده در امپراتوری دشوارفهم می‌شود و «استراتژی خواندن» گاهی به سختی اعمال می‌شود. از این حیث به تعبیر ولفگانگ آیزر، متن خوبی است. از جهتی می‌توان این متن را یک ژانر پسامدرن دانست. البته توجه به ساخت ادبی و واژگانی یک متن در حوزه اندیشه سیاسی و اطلاق پسامدرن به آن، با اطلاق همین عنوان به متن‌های ادبیات داستانی یا هنرهای بصری به یک معنا نیست. ابهام و در هاله قرار دادن متن‌های داستانی یا تصویری و خواننده را در کشف معنای احتمالاً «مفروض» سرگردان کردن، قرابت چندانی با ابهام آلود بودن «مفهومی» یا «نظری» یک دست‌نوشته سیاسی ندارد. در اینجا اطلاق پسامدرن بیشتر ناظر بر گستره تحلیل و افق دانایی تحلیل‌گران و مفاهیمی است که برای فرایند تحلیل به کار می‌گیرند. چرا که بسیاری از نوشته‌های کلاسیک یا مدرن نیز به همان اندازه از ابهام برخوردارند که نوشته‌های جدید. اصولاً در هر متنی، فارغ از زمان تولید و افق دانایی دوراننش ابهام را می‌توان دید. میزان آشنایی خواننده/مترجم با رمزگان قرار داد شده هر متن، تعیین‌کننده درجه ابهام یا شفافیت آن است و تلاش او را در دستیابی به افق انتظار متن با توفیق یا شکست قرین می‌سازد. در اینجا نویسندگان رویکرد میان‌رشته‌ای را در پیش گرفته و به متن خود حیثیت تاریخی، اقتصادی، فرهنگی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی نیز داده‌اند. پس در اینجا با متنی

یکدست سروکار نداریم. با وجود همه اینها، مترجم امیدوار است که در برگرداندن این متن توفیق نسبی داشته و کار خواندن را دشوارتر نساخته باشد.

۷

مهم‌ترین اثر فلسفی مستقل^۱ هارت کتابی است تحت عنوان ژیل دلوز: کارآموز فلسفه. این کتاب در سال ۱۹۹۶ از سوی انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا منتشر شده است. کتاب دارای چهار بخش است: مقدمه؛ هگل و بیان‌های پساساختارگرایی؛ بخش ۱- هستی‌شناسی برگسونی؛ حرکت ایجابی^۲ هستی؛ بخش ۲- اخلاق نیچه‌ای؛ از قدرت مؤثر^۳ تا اخلاق ایجابی^۴؛ بخش ۳- عمل اسپینوزایی؛ ایجاب شادی^۵؛ بخش ۴- نتیجه‌گیری؛ ژیل دلوز، کارآموز فلسفه. جیمسون در بوته نقد کتاب دیگری است که مایکل هارت به همراه کتی ویکز آن را ویراسته است. این اثر دربردارنده مهم‌ترین مقالات و نوشته‌های انتقادی فردریک جیمسون، منتقد فرهنگ و مارکسیست پسامدرن است. کتاب در سال ۱۹۹۴ از سوی انتشارات بلک ول منتشر شده است. هارت به زبانهای انگلیسی، فرانسه و ایتالیایی می‌نویسد و ویراستار ارشد مجله *Futur Antérieur* فرانسه بوده است.

نگری پس از امپراتوری چندین اثر منتشر کرده است. زمانی برای انقلاب در آوریل ۲۰۰۳ از سوی انتشارات کانتینیوم با ترجمه انگلیسی ماتئو ماندزینی به چاپ رسید. نگری در این اثر به این موضوع می‌پردازد که آیا در جامعه‌ای که شدیداً تابع سرمایه‌داری شده است، هنوز جایی برای مقاومت هست؟ این کتاب که در دو بخش تدوین شده است، حکایت از علاقه دیرپای نگری به فلسفه زمان و مقاومت دارد. بخش نخست این اثر خطوط انشاقی را دنبال می‌کند که جامعه سرمایه‌داری را به سمت بحران دائمی می‌راند. دومین بخش که بلافاصله پس از امپراتوری نوشته شده، دو کلیدواژه «امپراتوری» و «انبوه خلق» را تشریح می‌کند. زمانی برای انقلاب خط سیر اندیشه نگری از دهه ۱۹۸۰ تا امپراتوری و فراسوی آن را نشان می‌دهد.

نگری از زبان نگری یا درباره نگری مجموعه بیست و شش گفتگوی آن دوفورمنتل با فیلسوف رادیکال ایتالیایی است که به ترتیب حروف الفبا تدوین شده است. این کتاب در ژانویه سال ۲۰۰۴ از سوی انتشارات راتلج به چاپ رسیده است. در اینجا نگری به طور شفاف و بی‌پرده از مشارکت خود در بریگادهای سرخ، تبعید و بازگشت به ایتالیا و سال‌های زندان و وضعیت حال خویش سخن می‌گوید. به جز شرح وقایعی که بر نگری رفته است، در این اثر به

۱. در بخش پیوست کتاب مارکسیسم غربی و مکتب فرانکفورت (قصیده سرا؛ ۱۳۸۱) به معرفی اجمالی مایکل هارت و آنتونیونگری پرداخته شده است. در آنجا کتاب ناپنجار وحشی (۱۹۹۱) از نگری، و دیگر کتاب مشترک وی و هارت، کاردیونوزوسی (۱۹۹۱) به طور مختصر معرفی شده است.

2. affirmative

3. effective power

4. affirmative ethics

5. affirmation of joy

مباحث عمده‌ای اشاره شده که رویکرد نگری به جهانی شدن، آینده تغییرات اجتماعی و تاریخ اندیشه سیاسی را روشن می‌کند. برخی از موضوعاتی که درباره آنها با نگری مصاحبه شده است عبارتند از: ارتش، بریگادهای سرخ، کمپ، شکست، امپراتوری، فاشیسم، جهانی شدن، هیدگر، من - خود، جمیز پلاس^۱، کانت، لومبارد، انبوه خلق، نام‌گذاری، سرکوب، هراس، پرسیدن، مقاومت کردن، حسیت، ونیز، ویتگنشتاین، ایکس، هنوز، زنو.

۸

نگری و هارت در تبارشناسی جهانی شدن به این نتیجه رسیده‌اند که برخی از ابعاد بحران‌زای نظم نوین جهانی حاوی پتانسیل تغییرات اجتماعی ریشه‌ای در سطح جهانی است. با امپراتوری مایکل هارت و آنتونیو نگری جایگاه خود را به عنوان نظریه پردازان آرمان‌گرای نظم نوین جهانی تثبیت کردند. آنان رویکرد جدید و ژرفی درباره جهانی ارائه کردند که در آن نظام قدیم دولت‌های ملی، بخش وسیعی از هژمونی خود را به یک شبکه قدرت فراملی و چند بُعدی داده است. «امپراتوری» بیش از تمامی امپراتوری‌های تاریخ، در بسیاری از ابعاد زندگی در سراسر جهان رسوخ کرده است.^۲ در کتابی که در دست دارید مسئله فاعل انقلاب، انبوه خلق^۳، تا حدودی ابهام‌آمیز جلوه می‌کند. نویسندگان کتاب جدیدی تألیف کرده‌اند تحت عنوان انبوه خلق که در ماه آگوست سال ۲۰۰۴ از سوی انتشارات پنگوئن منتشر شد. در این اثر هارت و نگری رویکردی را ارائه می‌دهند که بر مبنای آن ساکنان جهان می‌توانند از ساختارهای امپراتوری «علیه خود امپراتوری» سود ببرند. انبوه خلق در سه بخش امید به تغییر وجهه امپراتوری را که در کتاب حاضر زمینه‌سازی نظری آن را می‌بینیم، نوید می‌دهد. بخش نخست، تحت عنوان «جنگ»، تیره‌ترین سویه‌های امپراتوری را بررسی می‌کند. «وقتی که چرخه‌های جدید قدرت در فراسوی توان چرخه‌های موجود حاکمیت سیاسی و عدالت اجتماعی برای حفظ آن رشد کرده است، بحران در امور انسانی پدیدار می‌شود. ماشین جنگ دائمی در بستری غالب و مسلط می‌شود که در آن تمام جنگ‌ها به صورت کنش پلیسی^۴ درآمده و تمام کنش‌های پلیسی ضدطغیان‌های جنگی‌ای^۵ هستند علیه دشمنان امپراتوری.» در بخش دوم که قسمت اصلی کتاب است، تحت عنوان «انبوه خلق» توضیح می‌دهند که امپراتوری چگونه با به هم وابسته کردن هر چه بیشتر اکثر مناطق زندگی، در واقع امکان تحقق شکل جدید و بی‌سابقه‌ای از دموکراسی را فراهم می‌آورد. گروه‌های مختلف در ماتریکس سیال جدید در هم می‌آمیزند و باز ترکیب می‌شوند. «توده‌های ساکت و سرکوب‌شده دیگر نماینده انبوه خلق نیستند.» نگری و هارت استدلال می‌کنند که انسجام

1. Jamais Plus

2. multitude

3. police action

4. wars counter - insurgencies

پرشتاب نیروهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در شبکه پیچیده‌ای از قدرت مشرف بر حیات، در واقع اساسی‌ترین گام را در آزاد کردن بشریت برداشته‌اند. چنین حرکتی از زمان انقلاب صنعتی که منجر به رهایی از نظم فئودالی کهن شد، سابقه نداشته است. سرانجام در بخش آخر، «دموکراسی»، نویسندگان به ارائه یک دستورالعمل می‌پردازند مبنی بر اینکه چگونه انبوه خلق جهانی می‌تواند کمون‌های زیستی - سیاسی پر قدرتی را بسازند که از طریق آنها دموکراسی در مقایس جهانی محقق می‌شود.^۱

۹

امپراتوری تاکنون به بیش از ده زبان ترجمه شده است و کمتر نشریه تخصصی و حتی عمومی‌ای هست که به بررسی یا شرح آن نپرداخته باشد. نشریاتی چون *New Left*، *Rethinking Marxism*، *Socialist Register*، *New York Times*، *Aporia Journal*، *Radical Philosophy*، *Review*، *Guardian* و *Z Magazin* با رویکردهای مختلف به نقد و تحلیل این اثر پرداخته‌اند. *The Weekly Standard* و *New Criterion*، *New Republic*، *Review* ایالات متحده هستند که الهام‌پذیری جریان‌های ضد جهانی سازی از کتاب امپراتوری را خطرناک توصیف کرده و این کتاب را با وقایعی چون ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مرتبط دانستند. والرنول در مقاله‌ای تحت عنوان «جهاد پسامدرن: آنچه بن‌لادن از چپ آموخت» بن‌لادن و جریان منتصب به وی را با رادیکالیسم چپ مرتبط دانسته و بدتر از آن، تبار این هر دو را به هیدگر می‌رساند. مایکل هارت این نگاه ایدئولوژیک را ناشی از فهم نادرست متن کتاب و البته جریان‌های یادشده می‌داند.

۱۰

در کتاب حاضر اعداد داخل کروشه راهنمای ارجاعات یا توضیحات تکمیلی مؤلفان است که در بخش «یادداشت‌های» انتهای کتاب آمده است. توضیحات موجود در پانوشت برخی صفحات افزوده مترجم است. همان‌طور که قبلاً گفته شد، در نوسان بودن سبک نوشتاری متن و تغییر فن بیان آن و همچنین گذرهای پی‌درپی میان حوزه‌های مختلف تحلیل، در مواردی کار خواندن و برگردان متن را دشوار ساخته است. مترجم سعی کرده است تا جریان ترجمه را با حداقل انحراف از اصول و مفاهیم قرارداد شده (تا حدودی) در سخن سیاسی - اجتماعی دوران انجام دهد؛ البته تا جایی که متن مانع تراشی نکند و / یا بهتر است گفته شود، پیش فرض‌های مترجم «نادرست یا ناکافی» نباشد. به عنوان مثال، مفهوم چندپهلویی چون *constitution* و ترکیب‌های مختلف آن، از جمله اصطلاحاتی است که بارها و بارها در این کتاب تکرار می‌شود و گاه مراد مؤلفان معانی

۱. مترجم قصد دارد کتاب‌های یاد شده را نیز ترجمه کند.

مربوط به تأسیس، قانون اساسی، مشروطیت، نظام و قانون‌مندی حقوقی است، گاه نیز معنایی نزدیک به ساخت، ساختار، شالوده و سیستم. در ترجمه سعی شده است جهت رعایت تنوع واژگانی متن اصلی، در صورت دوم، معادل «سامان» آورده شود.

۱۱

در ترجمه این اثر از راهنمایی‌های برخی بزرگان بهره گرفته‌ام: استاد بابک احمدی و دکتر بهزاد سالکی در ترجمه عبارات و بندهایی از این کتاب کمک کردند؛ دکتر حسین بشیریه و دکتر حسینعلی نوزری این اثر را مرور کرده و راهنمایی‌های مفیدی دادند؛ دکتر داود فیروزی و دکتر جهانگیر معینی علمداری بخش‌هایی از ترجمه را خوانده و از نظرات خود بهره‌مند ساختند؛ دکتر پگاه مصلح، دکتر نظری و خانم سرمست فصل‌هایی از کتاب را خواندند و از نظراتشان استفاده کردم؛ زهره آبیاری، کامران قدیری و حسین امانی در تهیه برخی منابع یاری داده‌اند؛ از همه آنها سپاسگزارم. یقیناً اگر اشارات و کمک‌های این عزیزان نبود نقایص ترجمه بیشتر می‌شد. از مایکل هارت نیز به خاطر ارسال کتاب و ارائه پاره‌ای توضیحات سپاسگزارم.

رضا نجف زاده

najafzadeh_reza@yahoo.com

منابع:

- Nick Witheford: Autonomist Marxism and the Information Society (in HOME BROWSE HELPE SEARCH)
- Kevin Michaels: The Non-dialectical Marxism of Hardt and Negri: NEWS & LETTERS, April 2002
- Slavoj Zizek,... Communist Manifesto For the Twenty First Century... *Rethinking Marxism*, Volume 13, Number 3/4 2002
- Michael Hardt: Sovereignty, Multitudes, Absolute Democracy: A Discussion with Thomas Dumm: *Human Rights Project*, 2000.
- Michael Hardt: New Forms of Power: interviewed by Ognjen Strpic, 22.May 2002.
- Michael Hardt: in *Jornal do Brasil*, (an interview with Alexandre Werneck): 02/02/2002 translated by: Thiago Oppermann
- WWW. Frontlistbooks.com
- Waller R. Newell: Postmodern Jihad: What Osama bin Laden Learned from the Left: *The Weekly Standard*, 11/26/2001.

سپاسگزاری

از دوستان و همکارانی که بخش‌هایی از این کتاب را خوانده و ما را از نظرات خویش بهره‌مند ساخته‌اند، تشکر می‌کنیم: ربرت آدلمن، اتین بالیبار، دنیز برگر، یان مولیر بوتانگ، تام کانلی، عاریف دیرلیک، لوچیانو فراری - براوو، دیوید هاروی، فردریک جیمسون، ربکا کارل، وانیما لویانو، ساری مقدیسی، کریستین مارازی، والنیتن مودیمب، جودیت رول، کن سورین، کریستین نورستینسون، جین-ماری وینسست، پائولو ویرنو، لیندسی واترز و کتی ویکز.

مقدمه

امپراتوری در پیش چشمان همه ما در حال شکل‌گیری است. با فروپاشی رژیم‌های استعماری و پس از اینکه مرزهای روسیه، بی‌مهابا و شتابناک در برابر بازار جهانی سرمایه‌داری درهم شکسته شد، ما شاهد جهانی سازی مقاومت‌ناپذیر و بی‌ بازگشت در حوزه مبادلات اقتصادی و فرهنگی بوده‌ایم. به همراه بازار جهانی و چرخه‌های تولید، یک نظم جهانی، یک ساختار و منطق فرمانروایی جدید و کوتاه سخن، یک صورت جدید حاکمیت در حال ظهور بود. امپراتوری شیوه جدید سیاسی‌ای است که قویاً این مبادلات جهانی را تنظیم می‌کند؛ قدرت حاکمه‌ای است که بر جهان حکمرانی می‌کند.

برخی معتقدند که جهانی شدن تولید و مبادله سرمایه‌دارانه بدان معناست که روابط اقتصادی، به‌نسبت گذشته، از کنترل سیاسی استقلال بیشتری یافته است و نتیجه می‌گیرند که حاکمیت سیاسی زوال پذیرفته است. برخی نیز از این دوران به‌دلیل آزادی اقتصاد سرمایه‌داری از محدودیت‌ها و تحریف‌هایی که نیروهای سیاسی بر آن تحمیل می‌کرده است، تجلیل می‌کنند؛ دیگرانی هستند که از بسته شدن کانال‌های نهاده‌ای که از طریق آنها، کارگران و شهروندان منطق سرد منفعت سرمایه‌دارانه را تحت تأثیر قرار داده و به ستیز می‌طلبند، افسوس و دروغ می‌خورند. یقیناً این رأی صائب است که همگام با فرایندهای جهانی سازی، حاکمیت دولت - ملت به طرز فزاینده‌ای نابود گردیده است. مؤلفه‌های اصلی تولید و مبادله - پول، تکنولوژی، مردم و کالا - با سهولت بیشتری در امتداد مرزهای بین‌المللی حرکت می‌کند. از این رو توان دولت ملی برای تنظیم این جریان‌ها و تحمیل اقتدار خود بر اقتصاد کمتر و کمتر شده است. حتی نباید تصور رود که مسلط‌ترین دولت - ملت‌ها مراجع عالی اقتدار و حاکمیت هستند - چه در بیرون و چه درون مرزهایشان. با این حال، زوال حاکمیت دولت - ملت‌ها بدان معنا نیست که حاکمیت نیز همانند آن زوال و تباهی پذیرفته است. [۱] در تمامی دگرگونی‌ها و تحولات معاصر، کنترل‌های سیاسی،

نقش‌های دولت و سازوکارهای انتظام بخش، همچنان بر قلمرو مبادله و تولید اقتصادی و اجتماعی حکومت می‌کنند. فرضیه بنیادین ما این است که حاکمیت صورت جدیدی به خود گرفته است. این صورت جدید، مرکب از مجموعه ارگان‌های ملی و فراملی‌ای است که بر حول منطق واحد فرمانروا متمرکز گردیده‌اند. این صورت جهانی حاکمیت جدید همان چیزی است که ما امپراتوری می‌نامیم.

در واقع حاکمیت رو به افول دولت - ملت‌ها و ناتوانی فزاینده آنها برای تنظیم مبادلات اقتصادی و فرهنگی یکی از نشانه‌های اصلی ظهور امپراتوری است. حاکمیت دولت - ملت، سنگ زیرین امپریالیسم‌هایی بود که قدرت‌های اروپایی در دوران مدرن ساخته و پرداخته بودند. علاوه بر این، منظور ما از «امپراتوری» به کلی چیزی غیر از «امپریالیسم» است. مرزهایی که از سوی سیستم مدرن دولت - ملت‌ها تعریف می‌شد، نقش بنیادینی در استعمار اروپا و توسعه اقتصادی آن داشت: مرزهای سرزمینی ملت، مرکز قدرتی را تعیین و تحدید می‌کرد که حکمرانی به سرتاسر سرزمین‌های خارجی بیرون را میسر می‌ساخت و این همه از طریق سیستم کانال‌ها و مرزهایی که جریان‌های تولید و گردش را تسهیل و [البته] با مانع مواجه می‌ساخت انجام می‌پذیرفت. در واقع امپریالیسم گسترش حاکمیت دولت - ملت‌های اروپایی به فراسوی مرزهای خودشان بود. سرانجام اینکه، در سایه امپریالیسم تقریباً تمام سرزمین‌های جهان می‌توانست تقسیم و بخش‌بندی شود. نقشه کامل جهان می‌توانست در قالب رنگ‌های اروپایی تدوین و کدگذاری شود: قرمز برای سرزمین‌های بریتانیا، آبی برای سرزمین‌های فرانسه، سبز برای پرتغال و غیره. حاکمیت مدرن به هر کجا ریشه دوانده، لویاتانی را ساخته است که سلطه اجتماعی خود را بسط داده و مرزهای سرزمینی سلسله مراتبی را تحمیل کرده است، تا هم از خلوص هویت خویش پاسداری کند و هم هویت‌های دیگر را محروم و محکوم نماید.

عبور به امپراتوری در شامگاه حاکمیت دولت مدرن انجام می‌پذیرد. بر خلاف امپریالیسم، امپراتوری هیچ مرکز قدرت سرزمینی‌ای را بنا نمی‌نهد و به مرزها و سرحدات ثابت تکیه ندارد. امپراتوری دستگاه فرمانروایی غیر متمرکز و غیر سرزمینی‌ای است که به طور فزاینده، قلمرو یکپارچه جهانی را در سرحدات وسیع و گشوده خویش به هم می‌آمیزد. امپراتوری هویت‌های چندتبار، سلسله مراتب‌های انعطاف‌پذیر و مبادلات چندگانه را از طریق تنظیم و تعدیل شبکه‌های سلطه سازمان‌دهی می‌کند. رنگ‌های ملی متمایز نقشه امپریالیستی جهان، در رنگین کمان جهانی امپراتوری در هم آمیخته و ادغام شده‌اند.

دگرگونی جغرافیای امپریالیستی مدرن کره زمین و تحقق بازار جهانی، نشان‌دهنده یک گذر^۱

در شیوه سرمایه‌دارانه تولید است. مهم‌تر اینکه تقسیمات فضایی سه جهانی (جهان‌های اول، دوم و سوم) دیگر به سختی قابل تصور است؛ تا آنجا که ما مدام جهان اول را در جهان سوم می‌یابیم، سومی را در اولی و دومی را تقریباً در هیچ کجا. به نظر می‌رسد که سرمایه با یک جهان سیال^۱ مواجه است؛ جهانی که توسط رژیم‌های جدید و پیچیده متمایز سازی^۲ و همگون سازی^۳، سرزمین‌زدایی و باز سرزمینی سازی^۴ تعریف می‌شود. ساخت دمی مسیرها و محدوده‌های این جریان‌های جدید جهانی با دگرگونی خود فرایندهای تولید مسلط همراهی می‌شد؛ با این پیامد که نقش کار صنعتی کارخانه‌ای تقلیل یافته و در عوض به کار ارتباطی، مشارکتی و عاطفی تقدّم و برتری داده شده است. در پست مدرن سازی اقتصاد جهانی، خلق ثروت هر چه بیشتر به سوی آنچه که ما تولید زیستی - سیاسی^۵ خواهیم نامید تمایل دارد. تولید زیستی - سیاسی یعنی تولید خود زندگی اجتماعی که در آن اقتصاد، سیاست و فرهنگ به طور فزاینده‌ای همدیگر را در بر می‌گیرند.

بسیاری ایالات متحده را جایگاه اثوریت نهایی ای می‌دانند که بر فرایندهای جهانی شدن و نظم نوین جهان حکمروایی می‌کند. هواداران این نظر، از ایالات متحده به عنوان رهبر جهانی و ابر قدرت یگانه تاز تجلیل می‌کنند و مخالفان، آن را به عنوان یک سرکوبگر امپریالیست نفرین می‌کنند. هر دو این وجهه نظرها بر این فرض متکی اند که ایالات متحده شل قدرت جهانی‌ای را که اکنون ملت‌های اروپایی به زمین گذاشته‌اند، به دوش انداخته است. اگر قرن نوزدهم قرن بریتانیا بوده است، قرن بیستم قرن امریکایی بود؛ یا در واقع اگر مدرنیته اروپایی بود، پست مدرنیته امریکایی است. از این رو سنگین‌ترین اتهامی که منتقدان وارد می‌سازند این است که ایالات متحده کردار امپریالیست‌های اروپایی کهن را تکرار می‌کند؛ در حالی که مدافعان از ایالات متحده به عنوان کارآمدترین و خیراندیش‌ترین رهبر جهان ستایش می‌کنند که کردارهای نادرست اروپاییان را اصلاح و ویرایش می‌کند. علاوه بر این، فرضیه اصلی ما مبنی بر اینکه یک صورت امپراتوریایی حاکمیت در حال ظهور است، با هر دو این نظریه‌ها در تضاد است. ایالات متحده، و در واقع هیچ دولت ملّی‌ای، امروز دیگر نمی‌تواند کانون یک پروژه امپریالیستی باشد. امپریالیسم پایان یافته است. هیچ ملّتی به گونه‌ای که ملّت‌های اروپایی مدرن بوده‌اند، رهبر نظم جهانی نخواهد بود.

1. smooth world

2. differentiation

3. homogenization

۴. در این متن در برابر اصطلاحات territorialization, deterritorialization و reterritorialization به ترتیب معادل‌های سرزمینی (گسترده‌ای)، سرزمین‌زدایی کردن (گستره‌افکنی)، سرزمین‌زدایی (گستره‌زدایی) و باز سرزمینی کردن (بازگستره‌افکنی) آمده است.

5. biopolitical

در واقع ایالات متحده موقعیت ممتازی را در امپراتوری اشغال کرده است، اما این امتیاز نه ناشی از شباهت‌هایش به قدرت‌های امپریالیستی اروپای قدیم، بل ناشی از تمایزاتش است. این تمایزات را با تأکید بر بنیادهای امپراتوری (و نه امپریالیستی) قانون اساسی^۱ ایالات متحده می‌توان به وضوح شناسایی کرد. منظور ما از «قانون اساسی»، هم قانون اساسی و رسمی که شامل سند مکتوب و متمم‌های مختلف و دستگاه‌های قانونی آن می‌شود، و هم قانون اساسی مادی، یعنی صورت‌بندی و باز صورت‌بندی مداوم ترکیب نیروهای اجتماعی است. تامس جفرسن، نویسندگان فدرالیست و دیگر ایدئولوگ‌های مؤسس ایالات متحده، همگی از الگوی باستانی امپراتوری الهام گرفتند؛ آنان می‌خواستند در آن سوی کرانه‌های آتلانتیک، امپراتوری جدیدی با مرزهای باز و گسترده بسازند، که در آن قدرت باید به اندازه کافی در شبکه‌ها توزیع شده باشد. ایده امپراتوری در سراسر تاریخ حقوقی ایالات متحده باقی مانده و بالغ تر شده است و امروز در مقیاس جهانی، در صورت کاملاً تحقق یافته خود، ظهور کرده است.

باید تأیید کنیم که ما امپراتوری را در اینجا به عنوان یک استعاره^۲ که مستلزم نشان دادن شباهت‌های نظم جهانی امروز و امپراتوری‌های روم، چین، آمریکا و... باشد به کار نمی‌بریم، بلکه آن را به عنوان یک مفهوم^۳ به کار می‌بریم که اساساً مستلزم رویکردی نظری است. [۲] مفهوم امپراتوری اساساً تداعی‌گر فقدان مرز است: فرمانروایی امپراتوری هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. نخست و پیش از همه، مفهوم امپراتوری دلالت بر رؤیایی دارد که تمامیت فضایی را کاملاً تحت سیطره درآورده است؛ یا به معنای قریب به واقع‌تر، بر سراسر جهان متمدن فرمان می‌راند. مرزهای سرزمینی سلطنت آن را محدود نمی‌سازند. دوم اینکه مفهوم امپراتوری خودش را به عنوان یک رژیم تاریخی که در فتح و تسخیر ریشه دارد عرضه نمی‌کند، بلکه ذات خویش را به عنوان نظامی که تاریخ را به حالت تعلیق درآورده و از این طریق وضعیت موجود امور را تا ابد ثابت نگه می‌دارد، عرضه می‌کند. از نظرگاه امپراتوری، این وضعیت پایدار خواهد بود و اشیا در آن خواهند ماند و همواره میل به ماندن در آن داشته‌اند. به دیگر سخن، امپراتوری فرمانروایی خود را نه به عنوان لحظه‌ای گذرا^۴ در حرکت تاریخ، بلکه به عنوان رژیمی بدون مرزهای زمان‌بندی شده اعمال می‌کند؛ و در این معنا پدیده‌ای است خارج از/یا در پایان تاریخ. سوم اینکه فرمانروایی امپراتوری بر تمام لایه‌های نظم اجتماعی که تا ژرفای جهان اجتماعی کشیده شده‌اند، اعمال می‌شود. امپراتوری نه فقط سرزمین و جمعیت را سازمان می‌دهد، بلکه دقیقاً پهنه زیستی‌ای را که برای حیات آنان لازم است خلق می‌کند. امپراتوری نه تنها کنش‌های متقابل

1. Constitution

2. metaphor

3. concept

4. transitory moment

انسانی را تنظیم می‌کند، بلکه می‌خواهد مستقیماً بر طبیعت آدمی حکمرانی کند. ابژه حکمرانی امپراتوری زیست اجتماعی در کلیت خویش است و از همین روست که صورت پارادایماتیک قدرت مشرف بر حیات^۱ را عرضه می‌کند. سرانجام، اگرچه کردار امپراتوری سراسر در خون شناور است، مفهوم امپراتوری همواره وقف صلح شده است - صلحی مستمر و جهانگیر، خارج از تاریخ.

امپراتوری‌ای که ما با آن مواجهیم، قدرت‌های هنگفت سرکوب و ویرانگری را در دست دارد، اما این واقعیت به هیچ وجه نباید نوسالزایی صورت‌های کهن سلطه را در ما برانگیزد. گذر به امپراتوری و فرایندهای جهانی شدن آن، امکانات جدیدی را برای نیروهای آزادی‌ساز ارائه می‌کند. البته جهانی‌سازی مقوله واحدی نیست و فرایندهای چندگانه‌ای که ما به عنوان جهانی‌سازی شناخته‌ایم، یکپارچه و تک‌آوایی نیستند. ما استدلال خواهیم کرد که وظیفه سیاسی ما این نیست که صرفاً در برابر این فرایندها مقاومت کنیم، بلکه باید آنها را شناسایی کنیم و به سمت اهداف جدید از نو جهت بدهیم. نیروهای آفریشگر انبوه خلق^۲ که امپراتوری را تعریف می‌کند، توانایی آن را نیز دارند که به‌طور خودگردان، یک ضدامپراتوری پدید آورند؛ یک سازمان سیاسی بدیل از جریانات و مبادلات جهانی. بنابراین، تلاش برای مبارزه با امپراتوری و سرنگونی آن به‌مانند تلاش‌هایی که به‌دنبال جایگزینی واقعی هستند، در قلمرو خود امپراتوری صورت خواهد گرفت - در واقع این مبارزات جدید در حال شکل‌گیری است. انبوه خلق در این مبارزات و بسیار موارد مشابه دیگر، صورت‌های جدید دموکراسی و قدرت سازنده جدیدی را پدید خواهد آورد که روزی ما را به پایان و فراسوی امپراتوری خواهد برد.

تبارشناسی‌ای که ما در تحلیل گذر از امپریالیسم به امپراتوری به کار گرفته‌ایم، اولاً اروپایی است و سپس اروپایی - امریکایی؛ نه به این سبب که معتقد باشیم این مناطق سرچشمه انحصاری و ممتاز اندیشه‌های جدید و ابداعات تاریخی‌اند، بل از آن رو که اروپا - امریکا مسیر جغرافیایی مسلطی بوده است که در طول آن مفاهیم و دستورالعمل‌هایی که امپراتوری امروز را جان بخشیده است، رشد و بالندگی می‌یابد - و همان‌طور که استدلال خواهیم کرد، همگام با توسعه روش سرمایه‌دارانه تولید [۳]. هرچند در این معنا تبارشناسی امپراتوری اروپامحور است، اما قدرت‌های موجود آن محدود به هیچ رژیم نیست. منطق فرمانروایی‌ای که در برخی موارد در اروپا و ایالات متحده پدیدار گشته، اکنون کردارهای سلطه را در سرتاسر کره ارض

1. bio-power

۲. multitude؛ واژه‌ای است که در اکثر صفحات این کتاب تکرار شده. در ترجمه سعی شده است در همه جا معادل انبوه خلق آورده شود. - م.

محقق ساخته است. مهم‌تر از همه اینکه، نیروهایی که با امپراتوری مبارزه می‌کنند و جامعه جهانی بدیل را از پیش صورت‌بندی می‌کنند، خود محدود به هیچ منطقه جغرافیایی نیستند. جغرافیای این قدرت‌های بدیل - کارتوگرافی جدید - هنوز چشم‌انتظار طراحی شدن است. در واقع بهتر است بگوییم این کارتوگرافی جدید امروز از طریق مقاومت‌ها، مبارزه‌ها و خواست‌های انبوه خلق در حال طراحی است.

در نگارش این کتاب کوشش کرده‌ایم تا به بهترین صورت، رویکرد میان‌رشته‌ای^۱ مبسوطی را به استخدام بگیریم. [۴] ما بر آنیم که به‌طور برابر به استدلال‌های خویش حیثیت فلسفی و تاریخی، فرهنگی و اقتصادی، سیاسی و انسان‌شناختی ببخشیم. از آنجا که موضوع مطالعه ما چنین رویکرد میان‌رشته‌ای گسترده‌ای را می‌طلبد، در امپراتوری، مرزهایی که سابق بر این رویکردهای رشته‌ای^۲ تنگ‌دامنه را تعریف و توجه می‌کرد، به شدت درهم شکسته شده است. در جهان امپراتوریایی، یک اقتصاددان نیازمند دانش پایه تولید فرهنگی است تا اقتصاد را بفهمد. همین‌طور یک منتقد فرهنگی نیاز به دانش پایه پوش‌های اقتصادی دارد تا فرهنگ را بفهمد. رویکرد میان‌رشته‌ای از ملزومات پروژه ماست. آنچه که در اینجا امید فراهم آوردن آن را داریم، چارچوبی نظری و جعبه ابزاری از مفاهیم است تا امپراتوری و فعالیت در و علیه آن را تئوریزه کند. [۵]

همچون بزرگ‌ترین کتاب‌ها، این کتاب نیز می‌تواند به شیوه‌های مختلف خوانده شود: از ابتدا به انتها، از انتها به ابتدا، قطعه به قطعه و فصل به فصل، یا به گونه تطبیقی. فصل‌های بخش نخست به مسائل عمومی امپراتوری می‌پردازد. ما در گرانگاه این کتاب، یعنی بخش‌های دوم و سوم، داستان گذر از مدرنیته به پسامدرنیته، یا در واقع گذر از امپریالیسم به امپراتوری را روایت می‌کنیم. بخش دوم اساساً گذر را از وجهه نظر تاریخ عقاید و فرهنگ روایت می‌کند - از اواخر دوره مدرن تا عصر حاضر. شیار قرمز رنگی که در سراسر این بخش دیده می‌شود، تبارشناسی مفهوم حاکمیت است. بخش سوم، این گذر را از وجهه نظر تولید روایت می‌کند. در این وجهه نظر، تولید در معنای بسیار گسترده‌ای مراد گردیده است که دامنه آن از تولید اقتصادی تا تولید سوئیچ‌کیوبته را شامل می‌شود. این روایت به دوره کوتاه‌تری می‌پردازد و اساساً ناظر بر دگرگونی تولید سرمایه‌دارانه از اواخر قرن نوزدهم تا عصر حاضر است. بنابراین ساختار درونی بخش‌های دوم و سوم این چنین است: فصل‌های نخست هر بخش به مرحله مدرن امپریالیستی می‌پردازد؛ فصل‌های میانی به سازوکارهای گذر می‌پردازد و فصل‌های پایانی، جهان امپراتوری پست مدرن ما را تحلیل می‌کنند.

ما این کتاب را بدین سیاق تدوین کرده‌ایم تا بر اهمیت انتقال از قلمرو عقاید به قلمرو تولید تأکید بنهیم. میان پرده واسط بین بخش دوم و سوم نقش لولایی را دارد که حرکت از یک وجهه نظر به وجهه نظر دیگر را مفصل‌بندی می‌کند. از نظر ما این تغییر وجهه نظر، تقریباً نقشی همچون لحظه مورد نظر مارکس در سرمایه را دارد؛ آنگاه که از ما می‌خواهد گستره پرسر و صدای مبادله را رها سازیم و به افامتگاه پنهان تولید نقب بزنیم. قلمرو تولید جایی است که نابرابری‌های اجتماعی به وضوح آشکار شده است و نیز جایی است که اثربخش‌ترین مقاومت‌ها و آلترناتیوها در برابر و به جای قدرت امپراتوری عرض اندام می‌کند. از همین‌رو در بخش چهارم می‌کوشیم بدیل‌هایی را که امروز خطوط حرکتی را به فراسوی امپراتوری ترسیم می‌کنند، شناسایی کنیم.

نگارش این اثر درست پس از پایان جنگ خلیج فارس آغاز شد و پیش از آغاز جنگ در کوزوو به پایان رسید. از این‌رو خواننده باید استدلال‌های آن را در بستر زمانی میان این دو نشانه شالوده‌بندی امپراتوری جای دهد.